

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در جلسه بعدی آخر بحث به کتاب مشیخه ابن محبوب ختم شد البته مناسبتی به کتابهای مشیخه یا مُشیخه یا مَشیخه اهل سنت داشتند آن‌ها تعرض شد، چون بحث به نظرم ناقص بود اصلاً بنا نبود درش وارد بشویم نه به لحاظ لغت نه به لحاظ کتاب‌ها و شرح حال آن کتب لذا آن بحث هم فرض کنید اصلاً مثلاً نبوده اشکال ندارد به هر حال راجع به مشیخه کتاب مشیخه حسن ابن محبوب چون دارای اهمیت فراوانی است و هنوز هم قطعه‌ای ازش به ما رسیده در کتب اصحاب، این دارای ارزش فراوانی است لذا یک بحث جداگانه‌ای انشاءالله وقتی برسیم به آن‌جا انشاءالله متعرض می‌شویم حالا آن بحث کانما معدوم باشد، عرض کنم که بنا شد که کتاب‌های را که به اسم رجال شیعه از قرن اول ادعا کردند حالا می‌خواهید همین‌جا ما به عنوان نقادی کتاب نه یکی از آن‌ها کتابی است که در این کتاب به اسم تسمیه من شهد صفین،

س: اولش از قرن اول

س: بلی،

ج: این کتاب را مرحوم البته ایشان همان قرن اول دارد تسمیه من شهد الصفین،

س: قرن اول هم حتماً اولین کتابش است، اولین کتابش صفحه ۱۳ مبحث شناسی رجال شیعه تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین(ع) حالا صفینش نیست ولی متروک، نوشته که صفین و جمل و نهروان،

ج: صفین و جمل و نهروان

س: در فهرست شیخ صفحه ۳۰۶

ج: باید عادتاً جمل اول باشد حالا

س: بلی جمل، صفین نهروان

ج: بلی

س: در فهرست شیخ صفحه ۳۰۶ شماره ۴۶۸ ارجاع داده است الذریعه جلد ۱۰ صفحه ۸۳ که به عنوان رجال ابی رافع و رجال

عبیدالله ابن ابی رافع در ذریعه ذکر شده و در فهرست شیخ نوشته فهرست جلد ۴ شماره اصلاً

ج: جلد ۴ ندارد،

س: جلد ۴ ندارد، دوتا آدرس فهرست خلاصه داده،

ج: معلوم شد که دیگر زیاد نمی‌خواهیم بخوانیم چون معلوم شد که مرحوم حاج شیخ آقابزرگ دوبار اسمش را برده یکی رجال ابی

رافع یکی رجال ابن ابی رافع،

س: یکی عبیدالله ابن ابی رافع

ج: عبیدالله ابن ابی رافع،

س: چهار صد و شصت و

س: چهار صد و شصت و هشت شماره چهار صد و شصت و هشت نوشته

ج: هست در فهرست شیخ هست،

س: باز دوباره نوشته شماره ۸۹۸ مثلی که قاطی شده

ج: تسمیه من شهد الجمل و الصفین چه دارد بقیه اش؟

س: دیگر اطلاعاتش تمام شد اول نوشته فهرست صفحه ۳۰۶ شماره ۴۶۸ آخرش نوشته فهرست شیخ طوسی جلد ۴ صفحه ۱۸۱، هیچش بهم نمی خورد،

س: نه آن اولش ۴۶۷ این جا آقای قیومی شماره ۴۶۷ است

س: خب؟

س: عبیدالله ابن ابی رافع، بلی بفرمایید

س: بخوانم؟

ج:

۳: ۲۷

س: چاپ آقای قیومی عبیدالله ابن ابی رافع رضی الله عنه کاتب امیرالمؤمنین (ع) له کتاب قضایا امیرالمؤمنین (ع)

ج: کتاب قضایا را به ایشان نسبت داده به عبیدالله ابن ابی رافع

س: بعد گفته سندش را گفته و می گوید و له کتاب تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین (ع) الجمل و الصفین و النهروان من الصحابه رضی الله عنهم

ج: این رضی الله عنهم هم آورده

س: پس این هم جزء اسم است این اسمش را کتاب مع امیرالمؤمنین آورده در حالی جمل و صفین و نهروان هم جزو اسم است، ج: و من الصحابه،

س: من الصحابه هم همین جور بلی

ج: من الصحابه آمده

س: بلی

ج: عرض کنم که البته ایشان شهد را هم به معنای شهادت گرفته این ترجمه،

س: ایشان شهد، شهدای جنگ های جمل و صفین، این های که شهید شدند

ج: شهداء را نوشته، شهد یعنی حاضر شد،

س: حضر بلی و من شهد من شهر فلیصمه

ج: ایشان شهد را به معنای شهید گرفته

س: بلی

ج: خب بسیار خوب

س: چاپ آقای چیز ۴۶۸ است، ۲۰۶ و ۴۶۸ صفحه ۳۰۶،

ج: چاپ آقای طباطبایی؟

س: بلی طباطبایی

س: بلی می خواستم آدرس دوم بفرمایید به خاطر همین چاپ

س: آدرس دوم را نوشته جلد ۴ صفحه ۱۸۱،

س: خب آنش که هیچی شماره اش

س: شماره ۸۹۸

س: حالا ببینیم ۸۹۸ را ببینیم

س: این البته از باب تناسب حکم و موضوع گفته شهدای جنگ جمل

س: ۸۹۸ این جا می شود صفحه ۵۴۴ ابو غصان زهلی،

ج: زُهلی

س: زُهلی له کتاب،

س: خب کس دیگر است این قاطی شده بلی

س: قاطی شده

ج: خیلی خوب، عرض کنم که ما یکی دیگر هم داریم که تسمیه من حضر جمل، کلمه من حضر را بیاورید، به نظرم مال ابن عقده است

س: در همین فهرست؟

ج: نه ایشان ندارد شیخ من یادم می آید سابقاً یادش هم نکردم حالا هرچه فکر می کنم جایش هم یادم نمی آید در تاریخ بغداد جلد

۲ یادم می آید حتی صفحه دست چپ بود اواخر صفحه دست چپ تسمیه من حضر جمل،

س: جلد ۲ تاریخ بغداد،

ج: می دانم جاش را بلدم، اگر بلد بودم می گفتم در ترجمه که هم هست یادم نیست؟ تسمیه من به نظرم من حضر، آن جا و من حضر

دارد به من شهد، و به نظرم ابن عقده به ابن عقده هم نسبت داده شده احتمال می دهم احمد ابن محمد ابن سعید ابن عقده، که

احتمال می دهم این جزء از کتاب تاریخش باشد چون یک کتاب تاریخ بزرگ داشته اصلاً ابن عقده مثل امروزی های ما بوده تمام

مطالبی که نقل شده مثل دائره المعارف ها همه را آورده به نظرم کتاب فقهِش را نوشته هفتاد بار شتر نوشته لم ینسخه احد، کسی

اصلاً به استنساخ نرسید،

س: یکی می گفت هرچه بلد بوده نوشته،

ج: هرچه بوده،

س: می گفت فلانی هرچه بلد بوده

ج: مثل کتاب حاوی محمد ابن ذکریای رازی آن هم همین طور است همه اش قال فلان قال فلان حدود نمی دانم ۲۱ جلد است

هفت تاش پیدا شده بقیه اش پیدا نشده یک چیزی این جوری یک مختصرش پیدا شده چه دارد آقا؟

س: تسمیه من حضر در بغداد این تعبیر را پیدا نکردم

ج: در ابن عقده ندارد در شرح حال ابن عقده،

س: عرض کردم اصلاً تاریخ بغداد

ج: جمل و صفین را بیار الجمل و الصفین در تاریخ بغداد،

س: بعض کتاب‌ها نقل از ابن جا به آن جا که

۷: ۱۲

آقای حائری بزرگ حاج شیخ عبدالکریم به یک کسی از این مؤلفین گفته بود اگر این مطالب جایشان بد بود همان‌جای که بود

ج: چرا جا به جا کردید،

س: آوردید

ج: یا می‌آید چرا چاپی‌ها را خطی کردید، خب اگر آمد آمد نیامد شرح الاخبار را بیار قاضی نعمان این در شرح الاخبار این کتاب را

آورده اصلاً ما جای نداریم الآن در شرح الاخبار قاضی نعمان این تسمیه من شهد جمل و صفین را

س: احتمالاً آقای جلالی در تراثنا نوشته همین تسمیه‌ها را یعنی متن این را چاپ نکرد حالا نورمگز اگر دارید بروید یکی از این‌ها

را آقای جلالی چاپ کرد در تراثنا، باید فردا نگاه کنیم،

س: شرح اخبار چه است؟ چه چه بیاورم؟

ج: این همین مال ابن ابی رافع همین تسمیه من شهد،

س: تسمیه من شهد،

ج: اصلاً اصل کتاب را آورده

س: حالا فردا نگاه می‌کنم تراثنا ببینم اصلاً یک نسخه خطی از این بود پیدا کرده بود از چیزی است که یکی از این‌ها را چاپ کرده،

ج: به نظرم شاید همین مال شرح الاخبار باشد نمی‌دانم الآن در ذهنم،

س: نگاه می‌کنم

س: بلی حالا اول ببینید آن،

س: قاضی نعمان و

ج: قاضی نعمان را بیارید چون من این شرح الاخبار را ندارم می‌دانم چاپ کرده نمی‌دانم چه نسخه‌است و چه البته قاضی نعمان

مقید به اسناد و این‌ها نیست اما نمی‌دانم الآن از چه نسخه‌ای آورده

س: و در این چاپی که الآن انجام شده

س: چاپ سه جلدی است جامع مدرسین

س: بلی همان چاپ آقای جلالی جلد ۲ صفحه ۱۶ داخل کروش ایشان نوشته کتاب ابن ابی رافع خودشان نوشته

ج: ابن ابی رافع

س: بلی ابن ابی رافع اصلاً شماره سری هم که زدند حدیث ۴۰۶ است بعد از

متن کتاب محمد ابن سنان باسناده عن عون ابن عبيدالله عن اييه و كان كاتباً لعلی عليه السلام انه سئل يا سئل اين جا سئل ظاهراً چاپ شده عن تسميه من شهد مع علی صلوات الله عليه حروبه من المهاجرين و الانصار

ج: اسم کتاب اين است يکی هم وجوه الاعيان دارد نه من الصحابه، هدف اين بود از مهاجرين و انصار و يکی ديگر هم دارد،

س: الذين بشروهم رسول الله صلوات الله عليه و آله بالجنه و من التابعين و من افاضيل العرب

ج: اسم کتاب کامل مرحوم شيخ طوسي اولاً نجاشی که نياورده اصلاً از عجایب اين است که مرحوم نجاشی عنوان عبيدالله را کلاً ندارد نه اين کتاب و نه غير اين کتاب اين هم از عجایب است مرحوم شيخ نجاشی کلاً ندارد حالا می گويم مصائب اين ابورافع مثلی که خیلی زياد است بی چاره

س: بلی

ج: شيخ طوسي که آورده من الصحابه رضی الله عنهم آورده در صورتی که در حقیقت همين اسم بايد درست باشد،

س: اسم قاضی

ج: من المهاجرين و افاضيل العرب اين حالا بخوانيد من توضيح بدهم و اين يک اصلاً دارد يک سؤالی هم دارد که ابان ابن تغلب کسی ازش پرسيد که از بدري ها چند نفر با اميرالمؤمنين در جنگ ها بودند گفت تو می خواهی مقام اميرالمؤمنين به خاطر اين ها کشف بکنيد به عکس هرکسی که با اميرالمؤمنين حاضر شد آن مرد بزرگواری بوده نه اين که اين ها يک تفکری بوده غير از اين هم هست،

س: که بازهم مقام حضرت

۳۲: ۱۰

ج: ها! مقام حضرت که عده از بزرگان مهاجرين و انصار و وجوه عرب و عشایر و بزرگان اين ها در جنگ ها با اميرالمؤمنين بودند پس جنگ های ايشان درست است چون پيغمبر به اين سه جنگ خبر داده بود پس اين مطلب درست است، اصل کتاب مال اين است اصلاً يک تفکری بود البته ما از بدرين در لشکر معاويه هم داريم اما بزرگان بدرين قطعاً با اميرالمؤمنين بودند، لذا دارد و من التابعين من افاضيل العرب من حتی دیدم در يک جای به نظرم اعيان و وجوه العرب اين جوری دیدم کلمه ای حالا اسمش را يادم رفته کجا دیدم آن تسميه من حضر اگر باشد به نظرم آن اين طور دارد،

س: در تاريخ بغداد دوتا تسميه من شهد دارد تسميه من شهد،

ج: خب

س: منتهی به صورت خبر است نه به صورت کتاب، مثلاً می گويد اخبرنا ابوبکر البرقانی،

ج: برقانی

س: برقانی، ببخشيد اخبرنا ابوبکر البرقانی قال انبأنا الحسين ابن هاورن الطبئی قال انبأنا احمد ابن محمد ابن سعيد الحافظ

ج: اين ابن عقده است عرض کردم ابن عقده،

س: می گويم آن به صورت خبر است

ج: احمد ابن محمد ابن سعيد الحافظ اين ابن عقده است گفتم من يک جایی من در تاريخ بغداد حالا حافظه من،

س: جلد دو؟

س: این الآن خب چاپها متفاوت است، خیلی متفاوت ست این چاپی که الآن بنده دارم خبر جلد ۱ صفحه ۱۶۴ شروع می شود دارالکتب العلمیه است همین چاپ،

ج: همین چاپ،

س: بلی

ج: یک جای دیگر هم گفتی دارد، یادم می آید حالا جلد دوش حالا در ذهنم این طور است آن وقت این جا دارد که احمد ابن محمد ابن سعید الحافظ این ابن عقده است، بعد

س: ان، قال انبأنا احمد ابن محمد ابن سعید الحافظ ان جعفر ابن محمد ابن عمر الخشاب اخبر قرائته قال حدثني ابي قال نبأنا زيد ابن عمر ابن بختري؟

ج: بُختری

س: قال حدثني غياث ابن ابراهيم

ج: تمیمی به اصطلاح،

س: بلی عن الاجلحف ابن عبدالله الکندی

ج: اجلح باید به نظرم ابي الاجلح باشد اجلح،

س: این چاپ دارقطنی که هیچ

۱۲:۵۴

بهش نیست

ج: چرا این اسمش موجوده چرا دیدم من

س: قال سمعت زيد ابن علي و عبدالله ابن الحسن و جعفر ابن محمد و محمد ابن عبدالله ابن الحسن يذكرون تسميه من شهد مع

علي ابن ابي طالب من اصحاب رسول الله كلهم ذكره عن آبائه و عمّن ادرك من اهله که ظاهراً خبر باشد کتاب نباشد

ج: به هر حال معلوم بوده که نوشتاری بوده یعنی چیزی من به نظرم ابن عقده شاید در تاریخ کبیرش یک فصلی قرار داده آن وقت

این خیلی صحیح معلومات دارد این اولاً از زيد نقل کرده از امام صادق نقل کرده از عبدالله محض نقل کرده و از محمد پسر عبدالله

که معروف به نفس ذکيه است،

س: اینها اعیان بوده بعد می گوید و سمعته ایضا من غیرهم فذكر اسماء جماعة من الصحابه دیگر نمی گوید

ج: این دیگر صحابه دارد یک جای دیگر تسمیه من شهد را بیارید

س: بلی بعدی هم که همین جلد ۱ صفحه ۲۱۷ خبر شماره ۴۴ در ذیل اسم بیزید ابن نویره در ترجمه ایشان، گفته که ورد مدائن

و قتل مع علي ابن ابي طالب يوم نهروان اخبرنا ابوبكر البرقاني قال انبأنا الحسين ابن هارون ظبی قال انبأنا احمد ابن محمد ابن سعید،

ج: این همان سند است بعینه همان سند است

س: بلی باز دوباره همان طور بلی

ج: تکه اش کرده یکش را جدا کرده اما من عنوان من وجوه العرب و اعیانهم حالا مثلی که همینی که،

س: افاضیل العرب

ج: افاضیل العرب من در ذهنم وجوه العرب و اعیانهم هم بود و به نظرم در شرح حال ابن عقده هم این را بهش نسبت دادند تسمیه من شهد، اما من تسمیه من حضر را هم دیدم حالا مال که است؟ در ذهنم نیست و این سندی که ابن عقده آورد با این اسانیدی که الآن نقل کردیم از شیخ طوسی هم فرق می کند اصلاً شیخ طوسی از این سند نیاورده،

س: نجاشی هم این طور کتاب تسمیه دارد اما نه از ابن ابی رافع،

ج: تسمیه من شهد بخوانید من نجاشی را ندیدم،

س: بلی

س: آن مال جنگ صفینی هم هست عمار وقتی شهید اصحاب به حضرت محک تر شدند و این ها خب تا قبلش دو دل بودند

ج: بلی تقتله الفئه الباغیه

س: بلی در فهرست نجاشی هم چاپ رایج شماره ۲۳۳ مدخل احمد ابن محمد ابن سعید ابن عبدالرحمن ابن

ج: همین ابن عقده است دیگر مدخل چه همین ابن عقده خودمان است

س: اینجا به ابی رافع نقل نکرده به ایشان نسبت داده عرض کردم

ج: می گویم من می گویم به ایشان من هم دارم همین را می گویم،

س: نه نجاشی به خود ایشان نسبت داده

ج: می گویم خب

س: تألیف خودش

ج: بلی ایشان شاید به نحو سماع بوده به نحو تألیف نسبت نداده دقت کردید

س: بلی این می گوید له کتب منها فلان تا می گوید آن وقت تعبیرش در مورد کتاب این است تسمیه من شهد مع

ج: این به نظر من یک فصلی از کتاب تاریخش است حالا عبارت نجاشی را بخوان درباره ابن عقده اصلاً از اول بخوان ابن عقده کان زیدیاً

ج: هذا رجل جلیل فی اصحاب الحدیث مشهور بالحفظ و حکایات تختلف عنه فی الحفظ و

۱۵: ۱۶

و کان کوفیاً زیدیاً جارودیاً ذلک حتی مات

ج: اما عجیب است بعضی از اهل سنت حتی متهمش به وضع کرده این دیگر اشد درجات ضعف است این الکشف الحصیص هست؟

س: بلی

ج: یکی از اسماء هم همین است ابن عقده را آورده اما ظلم است انصافاً درباره این رجل نسبت وضع دادن و جعل دادن انصافاً ظلم است،

س: بعدش هم همین است و ذکره اصحابنا لاختلاطه بهم و مداخلة اياه و ایضاً محله و ثقتة و امانته

ج: بلی حالا ایضاً بقیه هم نباشد بالاخره در حد وضاع نیست حالا انصافاً خیلی بی انصافی است که به ایشان نسبت وضع بدهد، بلی بگویند ایشان اخباری است یا به قول آقای عبدالستار رفیقم خبریاً گفت اخباری نگویید کان خبریاً بالاخره بگویند اخباری است این خب مبنی،

س: به خاطر این که نسبت به مفرد بر می گرداند لابد طبق این قاعده می گوید

ج: بلی ایشان حق این است بگوئیم اخباری این اخباری است هرچه شنیده نقل کرده دروغ نمی گوید

س: بلی

ج: حالا آن استادش یا استاد استادش دروغ گفته بلی ایشان اخباری است محقق نیست یعنی به اصطلاح علم و این ها تحقیق و تنقیح و این ها ندارد اما دروغ نگفته وضاع نیست کذاب نیست نستجر بالله بفرماید

س: بعد دوتا کتابش که حالا یک خرده می تواند ربط داشته باشد به این بحث یکی این که کتاب من روی عن امیرالمؤمنین یکی این که کتاب تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین علیه السلام حروبه،

ج: کتاب تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین همین مقدار

س: بلی نه کتاب ها را که اسم برده، این دوتا کتابی که به امیرالمؤمنین نسبت داشت به اصحاب

ج: نه آن کتاب من روی عن امیرالمؤمنین که این جزو مصادر اصحاب است یعنی کتاب ابن عقده در رجال مسلم است اما در قرن چهارم است این کتاب در ۳۳۳ است ۳۳۴ حالا در قرن چهارم نرسیده

س: ۳۳۳

ج: بلی می دانم خبر دارم الآن در قرن اول هستیم آنی که ایشان نقل می کند این که ایشان روی عن الحسن روی عن الحسین ایشان دارد روی عن الصادق کان ضحی اربعه آلاف دارد ایشان به مناسبتی عرض می کنم آقای ابطحی می گفت من جمع کردم از امام صادق را هشت هزارتا شده چون ابن عقده را چهار هزار ایشان می فرمود که من هشت هزار جمع، علی ای حال من فکر می کنم

س: این کتاب به عین اسم یک مقدار بعید نیست، این تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین جمل و صفین و نهروان و آن حروبه یعنی ج: مضمون است

س: یک جور اسم می گذارند به کتاب که

ج: و هدف این بوده که بزرگان و اصحاب و صحابه و تابعین و مهاجرین و جوه عرب افاضیل عرب در این جنگ شرکت کردند پس این می خواهند بگویند که چون پیغمبر فرموده بود این جنگ خواهد شد این ها تصدیق کردند این هدف این است اما خب دیگر س: کار به رجال ندارد

ج: من وارد بحث نمی خواهم بشوم اولاً یک چیز عجیب این خود ابورافع خیلی عجیب است وضعش من نمی دانم چرا با این که ابورافع در مکه غلام حضرت بود حضرت آزادش کرد ابورافع اما راجع به زنش نوشتند آزاد شد زنش سلمی است این همه اش در خانه پیغمبر بود و زن ابورافع هم هست قبطی بوده یا قبطی حالا ضبطش قبطی است از همین منطقه مصر بوده یا اطراف مصر، و خیلی مرد با شخصیتی است ابورافع یعنی واقعاً تعجب آور است سنی ها از این خیلی کم نقل کردند از ابوهریره که یک مدتی کمی با رسول الله بوده این همه نقل، من یک قاعده ای را فهمیدم این اهل سنت به کار بردند به این معنی که سعی کردند دروغ نگویند

اما راست هم نقل نکنند، دروغ نگفتند از ابوهریره نقل کردند اما حالا راست و دروغش به ابوهریره بر می گرده، اما اگر کسی بخواهد از خاندان پیغمبر داخل خاندان، خود این سلمی که زن ایشان است در طبقات ابن سعد به نظرم غسلت فاطمه هم داشته باشد، س: فقط این را عرض کنم که طبرانی در معجم کبیر خیلی از کتاب ابن ابی رافع نقل می کند همه جا می گوید که تسمیه من شهد مع علی حالا اختصاراً یا چیز است اما خیلی ازش روایت دارد،

ج: نه این که این کتاب بوده نمی شود انکار کرد جای انکار ندارد و لیکن این که این کتاب رفته به مصر جزو میراثهای مصری ما شده الآن پیش ما موجود نیست شرح الاخبار قاضی نعمان از میراثهای مصری ماست آن ور مغرب البته آن نسبت به کوفه را حساب بکنید یک میراثهای رفته به انتهای مغرب مثل مصر، یک میراثهای را هم گفته انتهای مشرق مثل سمرقند و این جا مرحوم کشی، این دوتا میراث دور ما داریم یکی شرق است یکی غرب آن وقت این میراثها در میانه که مثلاً قم باشد بغداد باشد نقل نشده در قم بغداد، میانه اصلش کوفه است آن وقت این حالا می خواهید سلمی را بیارید سلمی، بعضیاش دارد سلمی بنت این قیص این کنیز بوده نباید بنت برایش بنویسند زوجه ابی رافع از عجایب این است که نوشتند اصلاً این قابله امام حسن و امام حسین بوده حتی گفته شده آن خانمی که با امیرالمؤمنین غسل داد حضرت زهراء را همین است این سلمی زوجه ایشان است آن وقت از عجایب این است، حالا می آورد اصلاً نه خودش نه خاندانش یک وضع روشنی ندارد مثلاً عبیدالله نوه ایشان است یا پسر نوه ایشان است اصلاً ایشان پسری به نام عبیدالله دارد پسری به نام علی دارد عرض کردم آقای دشتی حفظه الله اینها را جمع کرده یک کراسی شده خاندان ابورافع البته ایشان هم هی با این عبارت و این ور و آن ور زدن و الا انصافاً انسان متحیر می شود هم از این شخص نقل نکردند اصلاً ابورافع در نجاشی نقل می کند این قصه انما ولیکم الله که پیغمبر خواب بود امیرالمؤمنین سرش در زانویی، این قصه را ایشان نقل می کند اصلاً نجاشی این قصه را آورده نجاشی در فهرستش آن وقت از عجایب این است که اولین کتابی که در دنیای اسلام مبوب نوشته کتاب الصلاه، این هم کتابی است که به ایشان نسبت داده شد،

س: قضایا یا

ج: قضایا و السنن و الاحکام، اصلش السنن و الاحکام و القضایا، حالا از عجایب این است که نجاشی در ابورافع به ایشان نسبت داده آوردید مال طبقات ابن سعد را

س: تهذیب التهذیب را آوردم

ج: نوشته غسلت فاطمه، سلمی نه طبقات ابن سعد دارد من آن جا دیدم طبقات کبری ابن سعد سلمی،

س: سلمی ام رافع

ج: نه زوجه ابی رافع نه

س: مثلاً تهذیب و اینها همه با ام رافع نوشته،

ج: حالا می خواهید حالا آن باشد بلی آن وقت از عجایب این است که نجاشی حالا ببینید بزرگان ما نجاشی بیارید شما ابورافع اول نجاشی است و اسمه اسلم و قیل ابراهیم بعد می گوید و لابی رافع کتاب بیارید عبارت اصلاً ما اصلاً واقعاً متحیر می شویم چه شده یعنی این قدر در حال ایشان ابهام وارد شده به مصادر درجه اول ما راه پیدا کرده نه ثانوی ما،

س: نه اول کتاب است

ج: اول کتاب است،

س:

۳۷: ۲۳

بیشتر است

س: بلی

ج: نوشته و لابی رافع کتاب، بیار

س: ابورافع همان شماره یک دقیقاً صفحه ۴ بعد و لابی رافع کتاب السنن و الاحکام و القضا

ج: عرض کردم من خیال کردم الاحکام و السنن نه سننش اول است، بلی بخوانید

س: اخبره محمد ابن جعفر ابن نحوی

ج: این محمد ابن جعفر از شاگردهای ابن عقده است ایشان از طریق ابن عقده نقل می کند کتاب ابورافع را از طریق ابن عقده این

محمد ابن جعفر از ادباء است و در بغداد بوده و از منفردات نجاشی است شیخ از ایشان نقل نمی کند از محمد ابن جعفر ادیب یا

نحوی بفرمایید قال حدثنا احمد ابن محمد ابن سعید دیگر بعدش ابن عقده اصلاً هر جا محمد ابن جعفر بود بعدش ابن عقده است

دیگر این روی شاخ است بلی

س: قال حدثنا حفص ابن محمد ابن سعید الاحمسی

ج: این ها را تقریباً نمی دانیم احتمالاً از زیدی های کوفه باشند،

س: قال حدثنا حسن ابن حسین الانصاری،

ج: انصاری و ارنی از این جا الحسن ابن الحسین الانصاری الارنی بعدش حدثنا علی ابن القاسم الکندی

س: بلی علی ابن القاسم الکندی عن محمد ابن عبيدالله ابن

ج: عن محمد ابن عبيدالله بن ابي رافع ایشان عن ابيه عن جده یعنی ایشان کتاب را نسبت داده به ابورافع همین نجاشی در ترجمه

محمد ابن عبيدالله ابن ابي رافع بیارید این را باز برای ترجمه قرار داده محمد ابن عبيدالله بن ابي ظاهرش می گوید کتاب مال ایشان

است، مال نوه ابورافع حالا خیلی هم عجیب است نجاشی یک جاهای خیلی عجیب دارد این هم از آن جاها عجیب نجاشی است

یک چیزهای عجیب و غریبی است که آدم سر در نمی آورد، شما بیارید محمد ابن عبيدالله ابن این عنوان محمد ابن عبيدالله را شیخ

اصلاً ندارد نجاشی فقط دارد خیلی عجیب است اصلاً عنوان ابورافع را شیخ ندارد نجاشی دارد عنوان محمد ابن عبيدالله را شیخ

ندارد نجاشی دارد عنوان عبيدالله ابن ابي رافع را شیخ دارد نجاشی ندارد، اصلاً نمی فهمد آدم دقت فرمودید چه شد؟

س: بلی

ج: اصلاً عجیب است یک قصه عجیب و غریبی است حالا محمد ابن عبيدالله را بیارید

س: آوردم

ج: ببینید می گوید قال ابو محمد هارون مرادش هارون ابن موسی تل اکبری است این هارون ابن موسی واقعاً جزو اجلاء اصحاب

است، مشایخ بسیار بزرگ وقتی وفاتش عمر نجاشی ۱۳ سال بوده و می گوید و کنا نحضر بیده مع ابنه محمد، ابو جعفر محمد پسری،

این از اجلاء فوق العاده است هارون ابن موسی خب ببینید می گویند نجاشی اگر گفت قال نگفت اخبر، اولاً سننش معلوم است گفت

قال یعنی من تأمل دارم تأمل ایشان هر جای که نقل می کند اما با اسناد نمی گوید خبرنا، انبأنا، قرأنا علیه نمی گوید قال ابو محمد هارون مرادش هارون ابن موسی تل اکبری است، خب بخوانید

س: بلی حدثنا ابن معمر عن عبدالله

ج: ابن معمر که الآن تطبیقش نمی توانیم بکنیم قاعدتاً اینها مشایخ اند یعنی طبقه مشایخ ایشان اند، راوی عادی نیستند عن ابن هشیش یا خشیش

س: خشیش و محمد ابن راشد الحبال عن حسن ابن حسین

ج: این حسن ابن حسین همانی است که الآن گفتیم الارنی الانصاری الآن خواند از نجاشی خواندیم خود نجاشی اینجا دارد الحسن ابن حسین در ابورافع دارد عن حسن ابن الحسین الانصاری این همان است، عن علی ابن القاسم الکندی این همان است همان علی ابن قاسمی که گذشت یعنی از عجایب این است که سند بعینه همان سند است عن محمد ابن حالا خیلی عجیب است اسم ایشان را آورده اصلاً هیچ صحبت نکرده له کتاب گفته محمد ابن عبیدالله ابن ابی رافع قال ابو محمد هارون، همچون قال ادامه اش شروع می کند قال، بعد می گوید عن علی ابن القاسم الکندی عن محمد ابن عبیدالله بخوانید

س: کندی عنه به،

ج: عنه به، به به چه بر می گرده اصلاً اسم له کتاب ندارد اصلاً نوشته له کتاب من فکر می کنم نجاشی هدف، چون این شرح عبارت نجاشی است جزو مغلفات، شاید نظر نجاشی به این بوده که در آثار تل اکبری هارون ابن موسی این کتاب نسبت داده شده به محمد نفس محمد اما آن سندی که ایشان از راه ابن عقده خواند نسبت داده شده به ابورافع نمی دانم دقت کردید، از این که می گوید عنه به و تأمل هم داشته در صحت این مطلب به احترام تل اکبری عبارتش را آورده و الا نجاشی استاد این فن است می دانید که این جا، یعنی تعجب است ما چون مرحوم هارون ابن موسی از ابن معمر از ابن خُشیش یا خُشیش و یکی دیگر یا حُشیش یا خشیش و یک نفر دیگر نقل می کند خب نجاشی می گوید اشتباه سر آن دو نفر است خود نجاشی این نسخه ای که واحده است تارتاً به جد نسبت می دهد تارتاً به نوه نسبت می دهد، عنه به، حالا اصلاً به باید به قرائن مقامی برگرده اصلاً اسم کتاب نبرد یعنی کتاب دیگر حتماً عنه به دارد غیر از این جا هم دارد منحصر به این نیست، یکی از کارهای نجاشی این طور است می گوید فلان نه چه می گوید خبرنا فلان عنه به، اصلاً بعض وقت ها عنه هم ندارد عن فلان پس خیلی عجیب است از کارهای عجیب نجاشی یکش این است من فکر می کنم در این جور جاها نظر ایشان خدشه بوده،

س: یعنی وقتی یک جور تعبیر می کند یک مشکلی داشته

ج: ها! مشکلی داشته

س: اولی را قبول دارد

ج: ها! اولی را قبول دارد آن جا حدثنا گفت

س: بلی

ج: آنجا حدثنا گفت یعنی ابن عقده نسبتش داده به خود ابورافع هارون ابن موسی نسبتش داده به به اصطلاح نوه، به هر حال محمد ابن عبیدالله اسمش هست از آن طرف عبیدالله را ایشان ندارد شیخ طوسی در فهرست بیارید عبیدالله ابن ابی رافع دارد، شیخ طوسی در فهرست نه محمد پسرش دارد نه ابورافع پدرش را دارد

س: حد وسط را گرفته،

ج: خیر الامور اوسطها، یا اوساطها حالا یک چند باید

س: این فقط این آقای حفص ابن محمد در سندهای زیدیها هست

ج: عرض کردم باید احتمالاً زیدی باشد

س: منتهی به اسم جعفر ابن محمد ابن سعید الاحمسی

ج: احتمالاً همین باشد حفص غلط است

س: آن وقت این آقا هم کسی است که و عنه ابن عقده

ج: همین باید همین باشد نه به نظرم جعفر ابن محمد احمسی جعفر ابن محمد ابن کثیر ابن فلان ازدی فکر می کنم،

س: این که من الآن دارم در چندتا سند اهل چیز می بینم

ج: زیدیها

س: بلی می بینم

ج: من هم خودم گفتم احتمالاً و همان طور که شما گفتید، جعفر ابن کثیر آن شاید کسی دیگر است الازدی همچو اسمی هم دارد

از او هم نقل می کند

س: در سند این ها به هر حال عجیب است از نجاشی شاید هدفش این بوده فقط اشاره وار رد بشود حالا عبارت شیخ را در فهرست

بیارید

س: برای همین

ج: عیدالله نه نه ابورافع دارد نه محمد، یعنی به نظر ما این قدر این قصه عجیب است مثلاً در کتب اهل سنت،

س: این که نیست در فهرست ابن ندیم که هیچش نیست

ج: حالا عرض می کنم الآن و این کتاب موجود هم بوده تا زمان کلینی و اینها موجود بوده و از عجایب این است که نه اصحاب نقل

می کند،

س: عیدالله را آوردم

ج: عیدالله را بیارید

س: عیدالله به همین چاپ آقای قیومی شماره ۶۷ صفحه ۱۷۴،

ج: خب

س: عیدالله ابن ابی رافع رضی الله عنه کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام له کتاب قضایا امیرالمؤمنین

ج: بین اولاً نمی گوید السنن و الاحکام و القضایا اسم آن کتاب کامل السنن و الاحکام و القضایا این فقط قسم قضایایش را نقل

می کند خیلی عجیب است کار شیخ هم خیلی بعد بخوانید سند

س: ابن عبدون عن ابی بکر دوری عن ابی الحسن محمد ابن جعفر ابن محمد ابن جعفر ابن حسن ابن جعفر ابن اسد ابن علی ابن

ابی طالب علیه السلام،

ج: از سادات اند

س: قال حدثنا ابي قال حدثنا احمد ابن عبدالمنعم العيني قال حدثنا الحسن ابن محمد ابن الحسين البجلي قال حدثنا علي ابن قاسم الكندي

ج: ببينيد اين احمد ابن، خوانديد شما حسن ابن الفلان البجلي اين ظاهراً همان حسن ابن حسين انصاري باشد
س: صحيح،

ج: اسم اين جا طولاني شده بعد علي ابن قاسم الكندي همان سند است عن علي ابن القاسم الكندي عن محمد ابن عبيد از پسرش هم نقل مي كند بخوانيد

س: بلي، عن محمد ابن عبيدالله عن ابيه عن جده عن اميرالمؤمنين

ج: اين جده هم اين جا دارد،

س: و ذكر كتابه بطوله

ج: حالا اين چرا شيخ طوسي مثلاً اين كار را کرده اسم كتاب سه بخش است كتاب سنن احكام قضايا ايشان فقط قضايا را نسبت داده بعد هم به عبيدالله نسبت داده سند كه آورده باز عين هم اند،

س: در سند به نوه نسبت داده

ج: نه نجاشي به نوه نسبت داده بود از تل اكبري نجاشي يك جا به جد نسبت داده شيخ طوسي به پسر نسبت داده سند را كه نقل مي كند باز به پدرش مي خورد به ابورافع مي خورد يعني سند همان همان سند است حالا رساله ايضاح قاضي نعمان هست؟ چاپ شده؟ مگر من از نسخه خود،

س: شايد نباشد در نرم افزار بعيد است،

س: نه نيست اين جا،

س: شعب الاخبار خيلي قديم چاپ شده بود ولي ايضاح نه

ج: ايضاح را من دارم اين جا اين اصلش دارم اما بايد پيداش بكنم من در نسخه خودم نوشتم در ايضاح قاضي نعمان عين همين سند آمده حسن ابن حسين انصاري عن علي، بلي آقا؟

س: ايضاح آوردنش آورده فقط كجاش؟

ج: بين عن علي ابن القاسم بيار كندي، در ايضاح دو سند دارد به ابورافع ابورافع اسم ابورافع بيار يا عبيدالله ابن ابي رافع

س: نه اين بايد همين طور

س: سرچ نيست پي دي اف است

س: بايد بگردم،

س: بايد يكي يكي بگردی سرچ نمی تواند بکند صفحه اگر داشته باشد،

س: تصوير كتاب است

س: تصويري است

س: يادتان است كجاي كتاب است؟

ج: به نظرم وسط‌های کتاب بود به نظرم من در نسخه خودم نوشتم دوتا نسخه هم دارد ایشان نه یک نسخه از کتاب ابورافع از دو نسخه ایشان نقل می‌کند،

س: همان باز پدر و پسر و جد است یا نه؟

ج: بلی بلی همان پدر، اما آن‌جا به نظرم باز جور دیگر آورده همین حسن ابن حسین انصاری و ارنی و همین علی ابن قاسم کندی آمده لیکن باز به آن‌ها دو طریق دارد یا یک طریق دیگر هم دارد، حالا اگر خواستید، حالا چون متون کتاب قضایاست این را باید جداگانه بحث بکنیم چون اولین کتابی است که در شیعه نسبت داده شده حالا راجع،

س: کتاب القضاء یکی هست خیلی ربطی ندارد مال حارث ابن عبدالله اعور است

ج: همین به آن نسبت داده شده،

س: عن علی

ج: عن علی نجاشی می‌گوید به یک سند نقل می‌کند می‌گوید به حارث اعور هم نسبت داده شده اعور در لغت عرب یک چشم را می‌گویند،

س: همین کتاب را؟

ج: همین کتاب، و بعد می‌گویند زیدی‌ها همین را به علی،

۴۸: ۳۵

کتاب علی کتاب علی همین کتاب است معلوم می‌شود در نیمه دوم قرن اول در کوفه یک کتابی در بین شیعه یعنی بین سنی شیعه مطرح می‌شود گاهی به عنوان کتاب ابی رافع گاهی به عنوان کتاب عبیدالله گاهی به عنوان کتاب محمد، گاهی به عنوان کتاب حارث اعور گاهی به عنوان کتاب علی این بوده، و در روایات من نمی‌دانم توضیحی دادم روایات اهل بیت وقتی می‌گویند کتاب علی این معیار امامت است این کتاب بین عامه مردم بوده آن کتاب اول این کتاب فقط پیش اهل بیت مانده صحیفه علی کتاب علی الجامعه، این در اختیار فقط اهل بیت بوده و لذا این معیار شناخت امامت بوده آن کتاب معیار امامت نبوده این کتاب بوده دقت کردید حالا به هر حال راجع به ابورافع البته ابورافع بلا اشکال مثلاً در کتب اهل سنت یک قصه‌ای هم نقل می‌کنند که ابورافع که فوت کرده وصی اولادش را امیرالمؤمنین را قرار داد، بعد امیرالمؤمنین که اموال را به بچه‌ها داد دیدند کم شده گفتند، همین نستجر نسبت دزدی است به حضرت گفتن آقا چرا این کم شده پول‌های ما حضرت فرمودند من هر سال ذکاتش را دادم به عنوان در کتب اهل سنت به عنوانی که ذکات بر مال صبی هم هست، حالا از آن ور هم نوشتند ابورافع بعد از رسول الله بود با امیرالمؤمنین بود آمد کوفه در سه تا جنگ شرکت کرد در هر سه جنگ و بعد از شهادت امیرالمؤمنین دو مرتبه برگشت مدینه، یعنی دقیق خیلی عجیب است چرا این کار شده من فکر می‌کنم به خاطر اختصاصی که به امیرالمؤمنین داشته و خصوصاً سلمی که داخل خانه بوده رفت و آمد می‌کرده،

س: خواستند برایش

ج: این بازی‌ها را برای ایشان در آوردند این قدر بازی است اصلاً آدم بهتش می‌زند بچه‌هایش معلوم نیست این عبیدالله پسر عبیدالله است یا پسر خود ابورافع است ایشان یک علی ابن ابی رافع نجاشی هم اسم می‌برد، در جایی دیگر یادم می‌آید که همچون اسمی نیست این علی ابن عبیدالله است نه علی ابن ابی رافع یعنی انسان وقتی مراجعه می‌کند که آن بحث بحثی شناخت اسماء خاندان اسر به اصطلاح اسر علمیه اصلاً تعجب می‌کند این بی‌چاره به چه اوضاعی مبتلا شده به چه دردی مبتلا شده به هر حال من مختصر

صحبت کنم این کتاب هیچ ربطی به رجال ندارد اما عبارت شرح الاخبار می خواندی که ایشان از کجا نقل می کند بالاخره چه مصدري نقل می کند به اشاره چون قاضی نعمان مصدر نمی آورد البته این جا در ایضاح بلی آقا؟

س:

۲۸: ۳۸

باسناد عن ارنیب ابن عبیدالله عن ایبه و کان کاتباً لعلی علیه السلام انه سئل عن تسمیه من شهد مع علی صلوات الله علیه حروبه من المهاجر و الانصاری الذین بشرهم رسول الله (ص) بالجنه و من التابعین من افاض العرب و کان عالماً بذلك فقال شهد معه الی آخره، ج: حالا مرحوم شیخ نوشته عن ایبه این جا نوشته عن ایبه، شیخ در همین تسمیه نوشته عن محمد ابن عبیدالله ابن ابی رافع عن ایبه عن جده، یعنی عن ابی رافع این جا به خودش نسبت داده نجاشی هم اسم این کتاب را نیاورده خیلی عجیب است نه در ابورافع آورده و نه در ترجمه نوه اش در هیچ اسم این کتاب را نیاورده، علی ای حال

س: قدر مسلم این که ربطی به رجال ندارد قدر مسلمش این است

ج: اصلاً معلوم شد که این مطلبی بوده که حتی از اهل بیت هم نقل کردند از امام صادق و زید و این ها خود ابن عقده هم داشته در کتابش بوده به بلی آقا

س: این جسارتاً متن این جا متن شرح الاخبار افرادی که اسم برده خیلی کم اند ممکن است بخواهیم منظور شهداء باشد، ج: نه افاضیل عرب

س: نه شهداء را می گویند من قتل

س: آخر نگاه تعبیر این طوری می کند مثلاً فرض بفرمایید می گوید که بلی اسم ها خیلی کم است ولی می تواند افاضیل ج: چون افاضیل می نوشت بعدش هم صحابه ای که بشرهم النبی بالجنه، خب آن ها ده نفر از سابقین غیر از همین نه نفر آن ها که بشرهم النبی بالجنه عدد محدودی دارد بلی در ذیلش هم دارد که حسین را هم گفتند که خب ظاهراً شهید نشدند ج: بلی واضح است مراد اصلاً این یک بحثی بوده عرض کردم بحث این بوده که از این راه می خواستند فضیلت امیرالمؤمنین را اثبات کنند ابان گفت به عکس است هر کسی که حاضر شد فضیلت دارد نه این که بیاییم بگوییم چون این ها حاضر شدند امیرالمؤمنین فضیلت دارد نه به عکس مطلب است این هم راجع به این قسمت که انشاءالله روشن شد و این هیچ ربطی هم به رجال ندارد این را اصطلاحاً بهش تاریخ یا تراجم می گویند اصلاً این ربطی به تراجم دار؟ ربطی ندارد اصلاً، س: اصلاً آن برای موسعی که آقابزرگ فرمود،

ج: بلی آقا این ها چون آقا بزرگ در مصفی آورده این ها هم خیال کردند، پس این کتاب را نسبت داده که اساس ندارد بعد نگاه کنید قرن سوم محمد ابن احمد ابن یحیی، پس این یکی دوتا کتاب تا حالا یکی مشیخه ابن محبوب بود یکی کتاب یعقوب ابن شبیه بود یکی کتاب الآن تسمیه من شهد بود که این ها اساس ندارد بلی کتاب مناقب الرجال

س: بلی دیگر قرن سوم معرفت شناسی رجال شیعه صفحه ۱۷ شماره ۱۷ نوشته است که اشعری قمی محمد ابن احمد ابن یحیی متوفای ۲۸۰

ج: متوفای ۲۸۰

س: آری این جویری نوشته،

ج: نه نداریم نه خیلی خوب

س: مناقب الرجال، فهرست صفحه ۴۰۸ شماره ۶۲۳

ج: خب

س: گفته است که شیخ طوسی در فهرست کتاب النوادر الحکمه را از جمله آثار این مؤلف شمرده است

ج: جزو مشهورترین آثاری احتیاج ندارد شیخ،

س: مشتمل بر چند کتاب از جمله مناقب الرجال است، در رجال نجاشی هم شماره ۹۳۹ در شرح حال این مؤلف کتاب نوادر الحکمه اشاره شده اما نامی از مناقب الرجال آورده نشده،

ج: اشاره نشده اسم برده،

س: آقابزرگ تهرانی کتاب مناقب را در ذریعه به عنوان رجال محمد ابن احمد اشعری و نیز به عنوان مناقب الرجال فهرست نموده است،

ج: دوبار هم مرحوم آقابزرگ اسم برده

س: بلی جلد ده دو جا یکی هم جلد ۲۲،

ج: دوبار اسم برده عرض کنم راجع به این کتاب اولاً یک مطلبی ایشان نوشته که مرحوم شیخ نجاشی اسم نبرده مناقب الرجال را ظاهراً توجه نشده مرحوم شیخ طوسی می خواهد عبارتش را بیارید اولاً این کتاب جزو اشهر کتب در آن زمان است فوق العاده،
س: صفحه ۴۰۸

ج: و خیلی چون به اصطلاح سند و این ها دارد آدم فوق العاده ای است مرد بزرگواری است اما خیلی مقید به این اسانید و مسانید و این ها نیست و ظاهراً کتابش یا حالا خود نسخه ایشان یا نسخی که بوده خیلی غلط غلو ط داشته یعین واقعاً من همیشه عرض کردم هر وقت اول سند، به نام محمد ابن احمد می خورم احتمال می دهم بعد یا سند خراب باشد یا متن خراب باشد یکش را احتمال می دهم یا هردوش، غرض این که فوق العاده مشهور و بزرگوار لیکن مثلاً دفته یا نسخه ایشان غلطی داشته و این منافات ندارد مبانی در حدیث ضعیف باشد مرحوم آقای حاج شیخ عباس قمی فی غایه الوثاقت و الجلاله در همین مفاتیح زیاد دارد شیخ طوسی به سند معتبر ما مراجعه کردیم معتبر نیست لیکن روی این مبنی که هر چه در کتاب تهذیب است معتبر است، اصلاً یعنی

س: بلی مبانی

ج: مبانی را ما به تساهل ننیم این مبانی علمی است که ایشا ندارد مرحوم محمد ابن احمد یحیی از این اشتباهی که بر این آقا پیدا شده مرحوم نجاشی بیارید محمد ابن احمد مرحوم نجاشی فهرست کتاب نوادر الحکمه را به دست نداده شیخ طوسی فهرست را به دست داده، کتاب نوادر الحکمه یکی اسم می برد یکی هم مناقب الرجال آن وقت آخرش می گوید اثنان و عشرون کتاباً یعنی درست بیست و دو تا کتاب است عبارت نجاشی را بیارید مرحوم نجاشی رضوان الله تعالی علیه، این هم یکی از عجایب کتاب است کار نجاشی در این جا اسم نوادر الحکمه را برده و نوشته که قمی ها شوخی می کردند به اسم این کتاب دبه شیب می گفتند دبه پستو چیزهای بود در بقالی های قدیم که از هر به اصطلاح می کشیدند جلو از آن چیزها به اصطلاح مثل چیزهای که امروز ما می گوئیم پاتی ها مثلاً در یکی گل گاو زبان بود، در یکی مثلاً سنبل طب بود این کتاب را تشبیه می کردند به دبه شیب، شیب می گوید کان فامیا بقم مثلاً این عطاری، بقالی در قم بود یک دبه ای داشت هر کسی هر چه می خواست دواء می خواست می داد مثلاً نخود می خواست

می داد آجیل می خواست همه چیز از این دبه همه چیز در می آمد این کتاب را اصلاً معروف بود پیش قمی ها به دبه شیب دبه شیب همین کتاب نوادر الحکمه است و انصافاً کتاب بزرگی هم هست ما هم چندبار در

۴۸: ۴۴

افتادیم که بازسازیش کنیم بعضی رفقاء را هم دیدیم مقداری هم از احادیث را نوشتیم باز به جای نرسید انصافاً اگر این کتاب بازسازی بشود آثار خوبی دارد انصافاً خیلی و یک توضیحاتی احتیاج دارد، شرحی احتیاج دارد کاری که قمی ها با کتاب کردند نجاشی اسماء کتب نوادر را نیاورده نه این که اسم این کتاب را اصلاً کل کتاب نوادر نیاورده،

س: وقتی نکرده بلی

ج: نجاشی می گوید له کتاب نوادر، له کتاب آن ها را جدا حساب کرده شیخ اسماء کتب نوادر الحکمه را آورده در اسماء کتب شیخ مناقب الرجال هم هست دقت فرمودید چه می خواهم عرض کنم این اشتباهی که این جا پیدا شده خیال کرده نجاشی چون این عبارت را آدم می خواند خیال می کند مرحوم نجاشی اسم کتاب را نبرده، شیخ برده که این منشأ توهم بشود در صحبت کتاب نسبت به، نه نجاشی اصلاً اسماء کتب نوادر را نبرده، فقط گفته له، می خواهید بخوانید شما

س: بلی محمد ابن، صفحه ۳۴۸ شماره ۹۳۹ فرمودند ایشان برای محمد ابن احمد ابن یحی کتب منها کتاب نوادر الحکمه و

ج: و هو کتاب

س: و کتاب حسن کبیر حسن يعرفه القمیون بدبه شیب قال و شیب فامیاً کان بقم له دبه ذات بیوت یعطی منها ما یطلب منه، ج: مثل هر، از هر یک، هر که هر چه می خواست می داد یکی آجیل می خواست یکی رنج می خواست یکی نخود می خواست یکی سنبل الطب می خواست از این همه چیز می داد این را هم گفتند دبه شیب،

س: یشبه هذا الکتاب بذلک

س: از لحاظ جامعیت است، مذمت که نیست؟

ج: حالا همین که آیا این مذمت است که درش همه چیز در می آید یا این بعضی آقایون این را مدح گرفتند من به نظرم به ذم کتاب شبهه است تا به مدح کتاب این می گوید هر چه بخواهی درش پیدا می شود دیگر هر چه،

س: مثل همان ابوهریره است مال ابوهریره هست شبیه این،

ج: شیخ المغیره

س: بلی یک تعبیر دارد که این از کیسه ابوهریره

ج: هذا من کیس ابوهریره کیس خوب بلی بخوانید

س: و له کتاب الملاحم و کتاب

ج: ببینید و له کتاب الملاح این غیر از نوادر الحکمه است اما شیخ اسماء کتاب نوادر الحکمه را برده آخرش هم من باب تأکید نوشته اثنان عشرون کتاب، بیست و دو کتاب است نوادر در این بیست و دوی که ایشان اسم برده، مناقب الرجال هست دقت کردید، س: خودشان گفته گفته که له کتاب نوادر الحکمه، و هو یشتمل علی کتب جماعه،

ج: اما اسم نبرده فهرست ندارد نجاشی

س: نه این عبارت شیخ بود

ج: آن وقت ایشان اسم می برد

س: گفته اولها کتاب التوجید و کتاب تا رسیده به آن جا که گفته که

ج: مناقب الرجال

س: در حقیقت یک فصلی از کتاب می شود،

س: العدد اثنی

س: می گویم یک فصلی از کتاب می شود،

ج: احسن آن وقت این حالا آن بحث دیگری است حالا آیا ما مرادمان از به اصطلاح رجالی کتابی است که مستقلاً در رجال است ولو مثل وسائل الشیعه یک فصلش در رجال است دیگر، فصلی که در جلد ۲۰ قدیم یا ۳۰ جدید یک فصلش در رجال است بگویم آقا مراد ما از کتب رجال شامل این ها بشود ولو یک قسمت از کتاب در رجال است پس یک قسمتی از کتاب ایشان به تعبیر ایشان آقا مرحوم آقابزرگ دوتا کتاب قرارش داده یک کتاب است مناقب الرجال لمحمد ابن احمد ابن یحیی به عنوان یک قسمی بخشی از کتاب نوادر الحکمه آن وقت بعد از از عجایب این است که این کتاب با شهرتش نجاشی یک طریق بسیار عجیبی برای کتاب آورده خیلی عجیب است بخوانید خبرنا،

س: بلی عبارت نجاشی را بخوانم،

ج: این را هم یک توضیحی بدهم چون اینها جزء جاهای سخت نجاشی است

س: خبرنا الحسین ابن موسی

ج: ایشان حسین ابن موسی را اصلاً نمی شناسیم از مشایخ نجاشی است آن وقت من به ذهنم می آید آقای ابطحی هم احتمال دادم به نظرم این احتمال هم درست است این باید حسین ابن موسی همزه باید بنویسند همزه نوشتند چاپ نکردند چون این موسی جدش است اگر نسبت به جد باشد همزه را می گذارند اگر نسبت به پدر باشد همزه را حذف می کنند ایشان حسین ابن احمد ابن موسی ابن هدبه یا هدیه این را هم نمی شناسیم این از منفردات مشایخ نجاشی است در شیخ هم نیامده هیچ از ایشان هم اطلاع نداریم تمام شاید هفت، هشت ده مورد نجاشی از ایشان نقل می کند تمام مواردی که نجاشی از ایشان نقل می کند از جعفر ابن محمد است اینجا هم جعفر ابن محمد است ابن قولویه دیگر،

س: بلی

ج: ایشان از ابن قولویه نقل می کند با این که مرحوم نجاشی و شیخ هردوی شان آثار ابن قولویه را از مرحوم مفید نقل می کنند این انفراد است این به نظر من شاید یک معنای داشته باشد یعنی یک آثار خاصی از ابن قولویه بوده که فقط به این طرق موجود بوده و الا هردو شان از شیخ از ابن قولویه نقل می کنند ابن قولویه بغداد بوده بغداد هم فوت کرده،

س: بلی قبرش هم که با شیخ

ج: در بغداد است نزدیک سی سال در بغداد بوده و لذا من خود من احتمال می دهم ندیدم آقای ابطحی شاید آثاری را از ابن قولویه نقل کرده که در حقیقت در قم بوده ایامی که ابن قولویه در قم بوده همین جا سند را بخوان عن جعفر ابن محمد لیکن این سند بغداد است عن محمد ابن جعفر رزاز،

س: حدثنی جعفر ابن محمد حدثنا محمد ابن جعفر رزاز،

ج: این از مشایخ بغداد است حالا این حسین ابن احمد ابن موسی ابن هدیه، من یک جا دیدم هدیه در نسخه چاپ شده اما به نظرم در تهذیب آقای به اصطلاح ابطحی هدیه آمده الآن نمی دانم چه است هدیه هدیه هیچ کدامش را نمی دانم اما من خودم به نظرم در ذهنم الآن هست که به بعد از مراجعه و تصحیح هدیه به ذهنم آمد الحسین ابن احمد ابن موسی ابن هدیه منحصرأ هم از ابن قولویه نقل می کنند و نجاشی هم منحصرأ از ایشان نقل می کند سرانفرادها چه است آن را هم نمی دانیم ما فعلاً گزارش می دهیم تا بعدی ها بیایند تحلیل بکنند ایشان کتاب نوادر الحکمه که این همه طریق داشته و این همه مشهور بوده از این یک طریق عجیب نقل می کند و از این اعجب مرحوم شیخ طوسی با این که در تهذیب الی ماشاءالله از این کتاب محمد ابن احمد نوادر الحکمه زیاد می کند شیخ طوسی در مشیخه طریقهش را به ایشان ندارد در مشیخه طریق خودش را به ایشان ندارد، اما در فهرست دارد دیگر من خسته شدم چون این جا دیگر فوائد فراوانی است باید فردا شب دیگر یعنی شب آینده چون اگر بخواهم الآن متعرض بشوم ناقص می ماند راجع به این سند و راجع به این کتاب مناقب الرجال توضیحاتی باید داده بشود اجمالاً این در مناقب الرجال بوده اما معلوم نیست اصطلاح به اصطلاح رجال مصطلح من باشد بیشتر تراجم است نه بیشتر رجال شخص را به عنوان،

س: تراجم

۵۲: ۲۳

در مقابل نساء هم احتمال دارد

ج: نه بعید است

س: بعدش فضل العرفه این احتمالی که حاج آقا فرمودند تقویت نمی شود کتاب بعدش فضل العرب است

ج: بعد هم فضل العربیه و العجمیه دارد یک چیز عجیبی است، حالا بخوانید کتابش را

س: قبلش هم فضل الانبیاء است،

س: فضل العرب بر که؟

س: هیچ فضل العرب

ج: چون این ها اشعری بودند عرب دند دیگر چون در قم این ها به عنوان این که این ها عرب اند مطرح بود در مقابل قمی های اصلی

که فارس بودند ایشان را به عنوان عرب آن وقت لطیفش این است که بعد از فضل العرب، چه العربیه و العجمیه است،

س: فضل العربیه و العجمیه،

ج: به نظرم علی العجمیه باشد،

س: علی ال باشد،

ج: باید به ال باشد، به نظرم فضل العربیه یعنی لغت هم یک فضلی درباره جنس عرب و هم درباره لغت عربی که لغت عربی بر

لغت فارسی یا اسمش بوده حالا فضل العربیه و العجمیه، که مثلاً فضل عربیت این است فضل عجمیت این است، شاید این طوری

س: عجیب این است چهارتا کتاب این وسط بی معنی است چون قبلش کتاب النکاح کتاب الطلاق بعد شده انبیاء و مناقب و عرب

و عجم و بعد دوباره فقه ادامه پیدا کرده کتاب الوصایا کتاب،

ج: خب حالا گفت مرحوم آقا قائل رفع نبوده خب خیلی

س: مشوه بودنش اقلاً در ترتیبش مشخص است

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۲۰۲۱/۰۶/۲۰ - ۱۴۰۰/۰۳/۳۰

موضوع: الذریعه

صفحه ۲۰

جلسه: ۱۱

ج: بلی قائل به رفع نیستند،

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.